

شما معمولاً چگونه با مشکلات خود یا مدرسه روبه‌رو می‌شوید؟ اولین واکنش شما نسبت به یک اتفاق ساده در مورد خودتان یا دیگران چیست؟ واکنش‌های شما بیشتر درونی است یا بیرونی؟ یعنی سعی می‌کنید دلایل یک رخداد را در درون خود جست‌وجو کنید یا بی‌درنگ آن را به دیگران یا شرایط محیط بیرونی نسبت می‌دهید؟ برای یک لحظه تصور کنید که شما مشاور امین هستید! و یکی از همکاران مدرسه با هیجان به شما مراجعه می‌کند و از زندگی خصوصی خود می‌گوید:

«من واقعاً دارم دیوانه می‌شوم! با همسر مشکل دارم. تاکنون دو بار ازدواج کرده‌ام، ولی در هیچ کدام موفق نبوده‌ام. من عاجزانه از شما می‌خواهم کمک کنید. لطفاً به من بگویید چرا این همه آدم‌های عصبی در پیرامون من وجود دارند؟»

شما می‌خواهید به عنوان مشاور امین به چنین مراجعه‌کننده‌ای کمک کنید. از کجا و چگونه آغاز می‌کنید؟ اولین جمله‌ای که با آن سخن را آغاز می‌کنید، چیست؟ شما ممکن است بدون تأمل و قاطعانه این چنین شروع به صحبت کنید:

«بله، امور نامطلوبی پیرامون ما یافت می‌شود و متأسفانه برخی از همسران نیز ناخوشایند هستند.»

این بیان بیشتر به احساس هم‌دردی شبیه است تا یاری یک مشاور امین. اگر شما بخواهید واقعاً به مراجعه‌کننده کمک کنید، لازم است به تدریج او را یاری کنید تا درک کند همه‌ی مشکلات او ناشی از جهان پیرامونش نیست و دست کم بسیاری از مشکلات از پیش‌فرض‌ها و باورهای ذهنی او نسبت به دیگران ناشی می‌شود. دست کم می‌توانید راهی به او نشان دهید که بتواند پیش‌فرض‌های ذهنی خود را درباره‌ی

دیگران مرور و واکاوی کند. خودتان را خیلی به زحمت نیندازید، هر کار دیگری احتمالاً فاقد بازدهی لازم برای راهنمایی او خواهد بود.

الگوهای ذهنی و به تعبیر مولانا محمد بلخی «نظرگاه»، تصویرها، پیش‌فرض‌ها و داستان‌هایی است که ما درباره‌ی خود، دیگران، مدارس، سازمان‌ها و همه‌ی جنبه‌های جهانی که در آن زندگی می‌کنیم، در ذهن داریم و به تجربه آن‌ها را ساخته ایم. الگوهای ذهنی نشان‌دهنده‌ی دریافت‌های ما از جهان خارج است و دقیقاً بیانگر چیزی است که ما در ارتباط با جهان خارج می‌بینیم. انسان بدون نقشه‌های ذهنی قادر به شناخت جهان پیچیده‌ی پیرامون خود نیست. البته همه‌ی این نقشه‌های ذهنی از آن‌جا که تصویر کاملی از واقعیت ارائه نمی‌دهند، ناقص‌اند. در عین حال این تصویرهای ذهنی و پیش‌فرض‌ها، سازندگان ادراک ما از جهان خارج هستند و بر رفتارهای ما نیز تأثیر زیادی دارند.

آیا به این مسئله فکر کرده‌اید که چرا دو مشاهده‌گر فعال، از یک اتفاق واحد روایت‌های مختلفی ارائه می‌دهند؟ تفاوت تفسیرها و روایت‌های افراد از یک رخداد معین، ناشی از گوناگونی الگوهای ذهنی و توجه به جنبه‌های متفاوت یک واقعیت بیرونی است. الگوهای ذهنی منشاء تحلیل و تفسیر پدیده‌ها هستند و بنیان واکنش و عمل انسان را می‌سازند. برای مثال «والدین واقعاً چیز زیادی درباره‌ی آن‌چه فرزندان‌شان نیاز دارند، نمی‌دانند.» این پیش‌فرض فراگیر، در میان کسانی که در حوزه‌ی آموزش کار می‌کنند، رایج است. پیامد چنین پیش‌فرضی چیست؟ بی‌تفاوتی والدین نسبت به برنامه‌های بهسازی مدارس، طبیعی‌ترین نتیجه‌ی این نگرش است. در عین حال شما مدیران آموزشی بسیاری را می‌شناسید که از عدم موفقیت برنامه‌های اصلاحات آموزشی سخن می‌گویند، از بی‌تفاوتی والدین دانش‌آموزان

محمد رضا سرکارآرانی

از نظرگاه است‌ای مغز وجود...

سرآغاز

اشاره

این بار از آقای دکتر محمد رضا سرکارآرانی خواهش کردم به جای سردبیر مطلبی بنویسد. ایشان نیز بزرگوارانه پذیرفتند و ما نیز از لطف‌شان سپاسگزاریم. ایشان دانشیار دانشگاه علامه طباطبایی (ره) و استاد دانشگاه ناگویای ژاپن، فوق‌دکترای آموزش و پرورش تطبیقی و بین‌المللی است.



شکایت می‌کنند و در جست‌وجوی راهی برای جلب مشارکت آن‌ها در اجرای مؤثر برنامه‌های بهسازی مدارس هستند.

در حوزه‌ی آموزش، گروه زیادی از مدیران و سیاستگذاران آموزشی را می‌توان یافت که باورهای پنهان رایجی در مورد نیروهای پیش‌برنده‌ی تغییر دارند. آن‌ها بر این باورند که مهم‌ترین راه برای پیشبرد تغییرات به‌دست آوردن منابع مالی زیاد است. در این صورت به ندرت به رویکردهای دیگر تغییر می‌اندیشند. یک معلم ممکن است تصور کند که دانش آموزانی که از طرف جنوبی بلوار مدرسه می‌آیند خیلی نگران مدرسه، برنامه‌های درسی یا روش‌های آموزش نیستند، بنابراین به صورت ظریفی، آن‌ها را از ذهن و چشم خود دور می‌کنند. مدیر مدرسه‌ای ممکن است تصور کند که انجمن معلمان هر نوآوری را در عمل با شکست مواجه می‌کند، بنابراین در مقابل انجمن موضع دفاعی می‌گیرد. قطعاً مدیر نیز در مقابل رفتار خود باید منتظر مقاومت بیشتری از جانب انجمن معلمان باشد. رهبران اصلاحات آموزشی، بدون آگاهی کامل، ممکن است تصور کنند که والدین از نیازهای واقعی کودکان خود اطلاعی ندارند. بنابراین از مشارکت آن‌ها در فرایند برنامه‌ریزی برای تغییر به راحتی صرف‌نظر می‌کنند و ندانسته پشتیبانی مؤثر آن‌ها را برای اجرای برنامه‌های تغییر از دست می‌دهند. پدر چهل و پنج ساله‌ی یک دانش‌آموز که کارگر است و دوره‌ی دبیرستان را نگذرانده، ممکن است تصور کند معلمان به او به دیده‌ی تحقیر نگاه می‌کنند، بنابراین او هیچ‌گاه به دعوت‌نامه‌های مدرسه برای شرکت در جلسه با معلمان پاسخ مثبت نخواهد داد. معلمان ممکن است این رفتار را به حساب بی‌تفاوتی او نسبت به سرنوشت آموزشی فرزندانش بگذارند.

به نظر شما مدیران آموزشی باید از کجا آغاز کنند؟ چند درصد از مدیران آموزشی ناکامی‌های موجود در بهبود مدارس و آموزش را از بازیابی نگرش و بازنندیشی در پیش‌فرض‌های ذهنی رفتار خود آغاز می‌کنند؟ چه فرایندی به آن‌ها کمک می‌کند تا بتوانند پیش‌سناریوهای ذهنی خود را بکاوند، آن‌ها را به آفتاب افکنند و در واری دقیق و همه‌جانبه، ماهیت، ریشه‌ها و پیامدهای آن‌ها را تبیین کنند؟

به زعم پیتر سنگه، الگوهای ذهنی، یکی از قواعد مؤثر سازمان‌یادگیرنده است که بر محدودیت‌ها و ناتوانی‌های انسان‌ها، به ویژه ناتوانی در اندیشه‌ورزی و بازنندیشی در پیش‌برد برنامه‌های تغییر در سازمان متمرکز شده است و به دنبال ارائه‌ی روش‌هایی برای بازیابی الگوهای ذهنی و تبیین نقش آن‌ها در عرصه‌ی عمل است. این قاعده دقیقاً بر چالش‌های ما در عرصه‌ی عمل متمرکز است و کوشش می‌کند ریشه‌ها و اندیشه‌های رفتار ما را تبیین کند و ما را در بازسازی پیش‌فرض‌های ذهنی خود و بازنندیشی عمل یاری کند.

به خاطر داشته باشید که معمولاً الگوهای ذهنی به طور ضمنی در ذهن ما حضور دارند و در زیر سطوح هوشیار ذهن ما عمل می‌کنند، اغلب آرموده نمی‌شوند و بیشتر افراد از بازیابی دقیق آن‌ها نیز غفلت می‌کنند. آن‌ها معمولاً نامرئی هستند؛ مگر آن‌که ما خود را برای بازیابی‌شان آماده کنیم. و البته این آمادگی نیازمند یادگیری سازمانی است. یادگیری‌ای که با هدف آشکار ساختن پیش‌فرض‌ها، نگرش‌ها، باورها و تصویرهای ذهنی افراد سازمان شکل می‌گیرد و با به آفتاب افکندن الگوهای ذهنی به ما کمک می‌کند تا تأثیر آن‌ها را در رفتار و زندگی خود مشاهده کنیم، در جست‌وجوی راهی برای بازیابی و اصلاح آن‌ها باشیم و الگوهای ذهنی تازه‌ای که نوید تحول و اثربخشی بیشتری می‌دهند، خلق کنیم. ■



تصویرساز: پیمان رحیمی زاده